

منش سیاسی جامعه مدنی*

نوشته یاکوسلاو بیوتیگن
ترجمه عبدالعزیز مولودی

مقدمه مترجم

دموکراسی و اقتدارگرایی از چالش‌های اساسی حوزه سیاسی در کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود. تجربه بسیار اندک دموکراسی نسبت به سابقه تاریخی اقتدارگرایی در بیشتر این کشورها و از جمله در ایران نقش مؤثری در شکل‌گیری رفتار سیاسی مردم داشته است. رویکرد کنونی جهان در جهت گسترش فضای عمومی یا آنچه به نام جامعه مدنی (شامل حوزه‌های عمومی و خصوصی) در کل شناخته شده است، این کشورها را عملاً در برابر نوعی دوراهی یا تصمیم‌گیری استراتژیک درباره آینده نظام‌های سیاسی در حال توسعه قرار داده است. جهان در ابتدای قرن بیستم و یکم شاهد برخی تحولات است که در تاریخ گذشته اثر چندانی از آنها نبود: حمله آمریکا به عراق تحت عنوان «پروژه آزادسازی» با هدف سرنگونی نظام اقتدارطلب حزب بعث و رهبر سرسخت آن یکی از آنها است. فروپاشی نظام پُرتناقض اتحاد شوروی که بیش از حد تصور کارشناسان سیاسی دوام پیدا کرده بود) و به دنبال آن فروپاشی نظام‌های اقتدارطلب اروپای شرقی که پیرو مشی اتحاد شوروی بودند، در اوایل دهه آخر قرن بیستم نویددهنده تحولات بزرگی در راستای گسترش جامعه مدنی و گسترش فرهنگ دموکراتیک بود.

مقاله پیش‌رو یکی از مقالات سمیناری است که با عنوان «فلسفه سیاسی در قرن بیستم» در سال ۱۹۹۸ در آمریکا برگزار گردیده است. هر چند از تاریخ ارائه مقاله تا ترجمه آن ۵ سال می‌گذرد اما با توجه به موضوع محوری مقاله، یعنی تأثیر و نقش منش سیاسی (فرهنگ

* منبع: WWW.20thwcpoliticalphilosophy.com

مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۴، ۱۳۸۱، ص. ۱۸۹-۱۹۷

سیاسی) در شکل‌گیری جامعه مدنی، از اهمیت زیادی در ایران و منطقه برخوردار می‌باشد. نقد اقتدارگرایی حاکم بر کشورهای اروپای شرقی سابق و آثار آن بر فرهنگ سیاسی و حوزه اخلاق در آن‌ها و اهمیت فرهنگ دموکراتیک در راستای تغییر مبانی منش و فرهنگ سیاسی مردم موضوع اصلی مقاله است. نویسنده در متن آن بسیاری از مشکلات ساختاری اقتدارطلبی را مورد توجه قرار داده است. روندی که به نظر می‌رسد، هم در ایران و هم در کشورهای منطقه، لازم است ضمن تبیین ثوریک آن عواقب نامطلوب اقتدارگرایی را در دو بُعد سیاسی و اجتماعی مورد توجه قرار داد؛ چرا که این روند ظاهراً دارای هواداران قدرتمندی است.

تجربه دولت پرمسئولیت و سیاست‌گذاری‌های شبه‌سوسیالیستی اقتصاد برنامه‌ای در ایران بعد از انقلاب از دیگر زمینه‌های مشترک تجربه اروپای شرقی است که به طرح مباحث این مقاله در فضای فکری حاکم بر کشور اهمیت خاصی می‌دهد. تجربه دولت پرجحیم که خود را متولی همه امور می‌دانست نه تنها بعد از انقلاب، بلکه قبل از انقلاب نیز به تضعیف حوزه مدنی در کشور انجامید و نوعی ارتباط مستقیم میان قدرت سیاسی با امتیازات اقتصادی برقرار کرد که آثار نامطلوب آن امروز بر کسی پوشیده نیست. به نظر می‌رسد وقت آن رسیده است که با بازتعریف بسیاری از واژگان موجود در حوزه سیاسی و مدنی به تبیین جایگاه دموکراسی و نقد اقتدارطلبی در ایران بپردازیم. از این زاویه نیز مطالعه مقاله حاضر قابل تأمل است.

نویسنده مقاله اهل یوگسلاوی سابق است. هر چند موضوع مقاله مربوط به اروپای شرقی است؛ اما بر تجربه یوگسلاوی تأکید شده است. فروپاشی یوگسلاوی و تجزیه آن، بحران هویت سیاسی و فجاج انسانی ناشی از آن، همگی از آثار و عواقب روند اقتدارطلبی در یوگسلاوی سابق‌اند. توجه و تحلیل ثوریک این آثار و عواقب می‌تواند مانع وقوع بسیاری از مسایل اجتماعی و سیاسی در حالت مشابه در ایران گردد.

چکیده

نظام‌های سیاسی اقتدارطلب (توتالیتر) در کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی جامعه مدنی موجود در آن کشورها را تحت فشار قرار دادند و نابود کردند. سنت اقتدارطلبانه زیر نفوذ ایدئولوژی احزاب کمونیست و سیاست حاکم بر این کشورها شکل گرفت، به گونه‌ای که منش سیاسی سیاستمداران بر رفتار سیاسی شهروندان مسلط بود. شکست سوسیالیسم واقعاً موجود و تلاش‌های ناموفق آن برای به نتیجه رساندن سریع نوسازی لیبرال در این جوامع، علاوه بر اخلاق عمومی، ارزش‌های اجتماعی را نیز دچار آشوب کرد. بحران اخلاقی ریشه‌دار شد، بی‌هنجاری افزایش یافت. به علاوه، جامعه به خشونت و جرم‌گرایی. این امر شکل‌گیری چارچوب فرهنگی جامعه مدنی و ارزش‌های اخلاقی آن را مشکل کرد. آزادی و توسعه منش سیاسی جامعه مدنی به عنوان عناصر فرهنگ سیاسی دموکراتیک مستلزم تغییر ساختارها و ذهنیت‌های موجود در این جوامع است. این امر متضمن این است که قالب‌های ارزشی سنتی و جوامع سیاسی مبتنی بر نظام اشتراکی، قبیله‌گرایی، اقتدارطلبی، برابری خواهی، قوم‌مداری،

اتانسیسم (دخالت دولت در کلیه شئون جامعه) و افسانه پردازی گذشته منسوخ شوند. تحقق آزادی و توسعه مستلزم به کارگیری نیروی بالقوه فعال شهروندان، همبستگی و آمادگی آنها برای انجام دادن تعهدات سیاسی، ابتکار فردی، احترام به منافع عمومی و دفاع جسورانه از آزادی و حقوق اجتماعی است.

واژه "Civil Society" بر یک موضوع محوری فلسفه سیاسی اروپا اشاره دارد. این اصطلاح مشتق شده است از اصطلاح *politice koinonia* ارسطو و ترجمه لاتین آن *societe civile* به معنای جامعه مدنی یا حوزه خصوصی و غیردولتی. اندیشه جامعه مدنی به شیوه‌های مختلف در آثار فلاسفه سیاسی مانند هابز، لاک، پین، هگل، مارکس، میل و دوتوکویل و همچنین در آثار پُست‌مدرنیست‌ها تفسیر و تحلیل شده است. در دهه هفتاد قرن بیستم، اصطلاح جامعه مدنی را گروه‌های اپوزیسیون و مخالف در کشورهای سوسیالیست برای مشخص کردن استراتژی مبارزه سیاسی با اقتدارگرایی به کار گرفتند.

برای پایه‌گذاری جامعه‌های دموکراتیک در مقابل دولت اقتدارگرا، از طریق تشکیل انجمن‌هایی خارج از کنترل دولت با تعریف دوباره مفهوم مدرن جامعه مدنی، تلقی امروزی تر و جدیدتری از آن، به عنوان جایگزین سوسیالیسم متمرکز و اقتدارطلب، صورت گرفته است. بنابراین، برای بیان راه‌های گذار از جوامع سوسیالیست، توالتیر و ایستا به جوامع دموکراتیک و مدنی که قادر به توسعه خود هستند و مایلند پیشرفت‌های مدنی جوامع توسعه یافته و نیز دستاوردهای فلسفه سیاسی - اجتماعی و علوم معاصر را به کارگیرند و مورد استفاده قرار دهند الگوی سیاسی نظری و علمی جدیدی ایجاد شده است.

جامعه مدنی اغلب به عنوان کثرت‌گرایی خودمختار فعالیت‌های خصوصی و عمومی خارج از کنترل دولت مشخص می‌گردد که با آزادی فردی، خودگردانی محلی و منطقه‌ای، مشارکت شهروندان در امور عمومی و جنبش‌های اجتماعی و همچنین خودمختاری فرهنگی و اتحادیه آزاد اصناف بیان شده است.

در کشورهای سوسیالیستی سابق، اقدامات دولت، جامعه مدنی را سرکوب و نابود کرد. برای اصلاح این امر ضروری است که همه سطوح جامعه را غیردولتی کرد و مالکیت را تغییر داد. به علاوه، ایجاد اقتصاد توسعه یافته مبتنی بر بازار، خودمختاری جامعه و همه بخش‌های آن، حاکمیت قانون و تأکید بر شهروندان به عنوان یک عامل مؤثر سیاسی لازم است. فرهنگ سیاسی دموکراتیک، جامعه دموکراتیک، همچنین آزادی‌های اخلاقی و معنوی، عوامل تغییر و نوآوری هستند. قبل از هر چیز، ضروری است موقعیت طبقه میانی از حالت فقر (موجود در آن)

بهبود یابد؛ طبقه‌ای که ستون فقرات جامعه مدنی به‌شمار می‌آید. علاوه بر آن، لازم است توسعه فرهنگ سیاسی دموکراتیک که بدون آن نهادهای سیاسی دموکراتیک به فساد و انحطاط گرایش می‌یابند تشویق گردد. فرهنگ سیاسی، فرهنگ مدنی، مؤثرترین پاسدار و انتقال‌دهنده ارزش‌های اساسی فرهنگی، چشم‌انداز اخلاقی زندگی اجتماعی و روابط میان جامعه و دولت، و جامعه و سیاست است. این امر کلید تحلیلی ضروری برای ایجاد هماهنگی میان دو عرصه خصوصی و عمومی، فردی و اجتماعی، خط‌مشی‌های جامعه مدنی و دولت است. راه‌هایی که تحول چندجانبه جوامع اروپای شرقی را میسر می‌کند، به فرهنگ سیاسی آن‌ها بستگی دارد؛ یعنی فرهنگ کشورهایی که پاره پاره شده‌اند، کشورهایی که از یک سو میان سنتی شدن مجدد (اقتدارگرایی جدید) و مدرنیزاسیون از سوی دیگر قرار دارند. فرهنگ سیاسی در این کشورها به‌طور فزاینده‌ای میان فرهنگ سیاسی جامعه سیاسی (مجموعه دولت و نهادهای آن، احزاب سیاسی و سازمان‌های آن‌ها) و فرهنگ سیاسی جامعه مدنی قطبی شده است، که از یک طرف در چهارچوب نظام اجتماعی متکی بر قدرت و خشونت و از طرف دیگر نظام متکی بر توافق اکثریت اعضای آن قرار گرفته است. سیاست جامعه مدنی شامل خط‌مشی‌های غیرقراردادی (غیررسمی)، فعالیت‌های فردی و گروهی شهروندان برای تأمین نیازهای عمومی و فردی و درک اهداف جمعی بدون دخالت دولت است.

تلاش سیاست اقتدارطلب از یک سو و آزادی و سیاست دموکراتیک از سوی دیگر منجر به تجدید ساختار جوامع سوسیالیستی شد، هر چند آن‌چه مورد غفلت قرار گرفت مبنای جوامع مدنی و غلبه بر بحران‌های فراگیر در این جوامع بود. بنابراین، آن‌ها در معرض آشوب و هرج و مرج ارزش‌های بنیادی فرهنگی و سیاسی قرار گرفتند، به‌ویژه نابسامانی‌های اخلاقی. بحران اخلاقی عمیق‌تر شد و ناهنجاری‌های اجتماعی گسترش یافته همراه با آن سبب ایجاد رفتار بزهکارانه شهروندان و دولت و همه نهادهای آن شده است. بدیهی است در شرایط بحران فرهنگی و اخلاقی فراگیر، به‌سختی می‌توان همزمان شبکه‌ای فرهنگی از جامعه مدنی و ارزش‌های اخلاقی آن ایجاد کرد.

قدرت یکپارچه منش سیاسی

اخلاق یکی از مقولات جامعه مدنی و بیانگر بخشی از فرهنگ اجتماعی است که شامل نظامی از هنجارها و مطابق با خصوصیات مردم و رفتار آن‌ها و قضاوت در مورد خوب یا بد بودن آن‌ها می‌شود. قواعد اخلاقی را می‌توان از لحاظ دامنه مقررات آن به قوانین فردمحور و جامعه‌محور، قوم‌مدار و انسان‌مدار تقسیم کرد (مورن، ۱۹۸۳: ۲۴۳). منش سیاسی بخشی از

قواعد جامعه‌محور است که رفتار اعضای جامعه سیاسی در باب فهم اهداف مشترک، عمومی، گروهی و نیز آگاهی از حقوق آن‌ها را در منازعه سیاسی نظم می‌بخشد. منش سیاسی بخشی از فرهنگ سیاسی متمایل به یگانگی و وحدت جامعه سیاسی و بیان علل رشد یا فروپاشی نظام‌های سیاسی است.

در دوره کلاسیک، قرن‌های پنجم و چهارم پیش از میلاد، توسیدید، مورخ یونانی، اعلام کرد که منش سیاسی جامعه را سه عامل تعیین می‌کند. ۱. اصول سیاسی نظام و نهادهای اصلی سیاسی وابسته به آن؛ ۲. رفتار سیاسی اعضای جامعه سیاسی و ۳. خصوصیات مردم (۱۹۵۷: ۲۵). منش سیاسی پایه یک جامعه خوب نظم‌یافته با کیفیت بالای زندگی است. فروپاشی منش سیاسی جامعه را به سمت دولت با نهادهای سیاسی انعطاف‌ناپذیر بدون مشارکت شهروندان و نابودی هنجارها و ضعف و زوال دولت می‌کشاند. فروپاشی منش سیاسی، به عقیده توسیدید، به افزایش عدم توافق میان بازیگران اصلی سیاست در باب منافع عمومی منجر می‌شود که بزرگ‌ترین تهدید برای [آغاز] جنگ داخلی است.

ژان بوذن (قرن ۱۶ میلادی) مدعی است که شکل‌های گوناگونی از منش سیاسی (اخلاقیات) وجود دارد که بر نحوه شکل‌گیری انواع مختلف دولت تأثیر دارند. بوذن توضیح می‌دهد که نظام سیاسی کشورهای شمالی برخلاف کشورهای میانه که مبتنی بر اصل عدالت است، بر مبنای اصل اجبار بنا شده است، و کشورهای جنوبی نیز بر مبنای مذاهب استوارند، بدین لحاظ، حاکمان می‌بایست منش سیاسی جوامع خود را بدانند و حفظ کنند (۱۹۶۳: ۸۰).

مونتسکیو، با تأثیرپذیری از بوذن، معتقد است که هر نظام سیاسی باید با خصلت‌ها، ویژگی‌ها و تمایلات ملت هماهنگ باشد تا منافع آن پایدار بماند (۱۹۸۹). نظام سیاسی‌ای که شایسته یک ملت است، برای دیگری مناسب نیست. هر نظامی بر تمایلات و احساسات خاصی که آن را حمایت می‌کند متکی است. مونتسکیو معتقد به وجود سه تمایل سیاسی بنیادی است که مطابق با سه شکل از دولت است. ارزش اصل بنیادین جمهوری است؛ افتخار مبنای سلطنت پادشاهی است؛ در صورتی که ترس مبنای استبداد است.

آکس دو توکوویل، با پیروی از مونتسکیو، واژه *more* (اخلاقیات یا آداب و رسوم) را برای مشخص کردن کلیت عقلانی و اخلاقی یک ملت، رسوم، افکار عمومی و باورها به کار برده است (۱۹۹۱). از دید او، اخلاق تأثیر بزرگ‌تری بر دمکراسی امریکا داشته است تا قانون و محیط فیزیکی آن.

ناتوانی سیاسی و اقتصادی جوامع اروپای شرقی بعد از استقرار سوسیالیسم نتیجه منطقی نبودن جامعه مدنی در شکل توسعه‌یافته و اخلاق سیاسی است. اخلاق اجتماعی و اخلاق

سیاسی [در این کشورها] دچار آشفتگی و هرج و مرج است. ارزش‌های بنیادی منش سیاسی جامعه مدنی عبارتند از، مدارا، طیب‌خاطر، گفت‌وگو، توافق، قاعده رقابت مسالمت‌آمیز، عقلانیت و نوع‌دوستی؛ این‌ها تحت تأثیر ارزش‌های جامعه سیاسی و جامعه سنتی قرار دارند؛ یعنی ترکیبی از جمع‌گرایی، اقتدارطلبی و قبیله‌گرایی. تقدیرگرایی، برابری خواهی، قوم‌مداری، نظامی‌گری، سوسیالیسم دولتی، قهرمانی، درجه بالایی از بی‌هنجاری مخصوصاً در میان جوانان، وقوع خشونت سیاسی، بدبینی از یک سو و افراط‌گرایی از سوی دیگر است.^۱ از جمله تأثیرات مخرب بر کشورهای سوسیالیستی سابق و منش سیاسی آن‌ها، ناسیونالیسم و کاربرد سیاسی آن در حل منازعات بنیادی اجتماعی، مخصوصاً در جوامع چندقومی و نیز گسترش پوپولیسم به عنوان دموکراسی ساختگی و دروغین است. عدم موفقیت کامل در نوسازی کشورهای سوسیالیستی سابق، به‌ویژه در عرصه اقتصادی، حسرت نظام‌های سوسیالیستی گذشته را [در ذهن مردم] پرورش می‌دهد^۲ و آن‌ها را به‌طور کلی دوباره در برابر سنت‌گرایی واپسگرا قرار می‌دهد. این امر همچنین با بی‌اعتمادی شهروندان از نهادهای موجود ارتباط می‌یابد که دچار بحران مشروعیت هستند.

در این شرایط هرج و مرج اخلاقی عمومی سیاست، سرکش و بی‌پروا شده است. سیاست در تلاش برای کسب پیروزی‌های خود، به تفاوت میان راست و دروغ، ابزارها و هدف‌ها، علل و نتایج، خوب و بد، مقدس یا شیطانی، اصول سیاسی - اخلاقی و استراتژی سیاسی، قطعیت یا تصادفی بودن امور سیاسی بی‌توجه است. سیاست‌ورای هنجارهای اخلاقی به چهارچوب خود محدود می‌شود و تلاش می‌کند هر چیزی را به ابزارهای سلطه خود تبدیل کند. در این زمینه، سیاست منافع عمومی را از طریق تقلیل آن به علایق خاص تحریف می‌کند و آن را به عالی‌ترین منافع عمومی، یعنی منفعت دولت و مردم جلوه می‌دهد. دولت درباره شایستگی و هدفمندی خود دست به فریب می‌زند. حتی در این شرایط جامعه مدنی - یا عناصر آن - شامل یک پتانسیل اخلاقی است همراه با آنچه جامعه در برابر تجاوز و سلطه سیاست رسمی دولت، از طریق رفتار سیاسی مستقل و خودمختار و شناخت اخلاقی و سیاسی محیط، از خود در برابر تجاوز و سلطه سیاست رسمی دولت دفاع می‌کند. این مقاومت از خواست طبیعی مردم نسبت به دموکراسی و تعیین سرنوشت خود سرچشمه می‌گیرد، و نتیجه آن درخواست دموکراسی و حق تعیین سرنوشت، تغییر اقتصاد نامطلوب موجود و دولت سیاسی در جوامع مابعد

۱. نتایج یک تحقیق در سال ۱۹۹۰، نشان می‌دهد که ۷۵٪ از جوانان در یوگسلاوی نابه‌هنجار بوده‌اند.
۲. رژیم‌های گذشته در اروپای مرکزی و شرقی توسط ۴۰ درصد از شهروندانی که مورد مصاحبه قرار گرفتند، تأیید شدند.

سوسیالیستی است.^۱ قواعد اخلاقی جامعه مدنی برخاسته از شهروندان بالقوه فعال، همکاری آن‌ها، آمادگی شان برای مشارکت سیاسی، ابتکار فردی، احترام برای منافع عمومی و پذیرش مسئولیت سیاسی برای ایجاد آینده بهتر است. قواعد اخلاقی مذکور به طور جدی در ضمیر اخلاقی مردم جای می‌گیرد، و به وسیله الزامات آن راهی برای توسعه بسیار سریع جامعه مدنی ایجاد می‌شود. در جوامعی که از مسیر توسعه عقب مانده‌اند، قواعد اخلاقی جامعه مدنی باید بر توسعه جامعه مدنی در میان آن‌ها مقدم باشد؛ زیرا آن‌ها می‌توانند از الگوی جوامع پیشرفته استفاده کنند. اصلاح و تجدید فرهنگی - معنوی و اخلاقی کشورهای توسعه یافته، ایجاد جامعه مدنی را در میان آن‌ها آسان کرده است. یعنی هویت سیاسی آن‌ها قادرند تا دوباره اعتبار قواعد اخلاق سیاسی خود را باز تولید کنند که بر هویت سیاسی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. بدون هویت سیاسی ممکن نیست منافع سیاسی درک شود و یافتن بهترین استراتژی برای حصول نتیجه به عنوان بهترین خواست جامعه نیز امکان پذیر نیست.

لزوم درک رفع موانع توسعه جامعه مدنی در جوامع مابعد سوسیالیستی با دانشی پیوند می‌خورد که با تغییرات بسیار عمیق ساختاری و ذهنی در این جوامع حاصل می‌شود. تغییرات ذهنی کمک می‌کنند تا شهروندان اقتدارگرا - و نیز نظام سیاسی اقتدارطلب - به شهروندان آزاد تحول یابند، شهروندانی که به نیازها، منافع و اهداف خود آگاه هستند و می‌توانند از طریق تعهدات و مشارکت سیاسی در یک نظام دموکراتیک، آن‌ها را تحقق بخشند. شخصیت اقتدارطلب نمی‌تواند اقتدارطلبی رهبران، احزاب و دولت‌ها را نقد کند. به علاوه، انعطاف پذیر است، به کلیشه‌ای کردن و پیشداوری - به ویژه قومی - در قالب سیاه و سفید اندیشیدن، عکس‌العمل‌های غیرعقلانی، رفتارهای ناسیونالیستی جمع‌گرایانه، تلقین فکری برای اقتدارگرایی و فرمانبرداری و فریب تمایل دارد. اقتدارگرایی به عنوان ویژگی ساختاری و روش رفتار اجتماعی در بسیاری موارد، خصوصاً در یوگسلاوی گسترش یافته است.^۲ تغییر نشانه‌های سنتی و اقتدارگرایانه سلطه و فرمانبرداری نیازمند تمدید جامعه‌پذیری بنیادی سیاسی و اخلاقی اعضای سالمند جوامع مابعد سوسیالیستی و جامعه‌پذیری سیاسی - دموکراتیک نسل جوان است. تغییرات ساختاری در این جوامع می‌تواند با اهداف مشابهی هدایت شوند.

۱. تحقیقات جامعه‌شناختی در یوگسلاوی نشان می‌دهند که ۸۹ درصد از افراد مصاحبه‌شونده، دموکراسی را پذیرفته‌اند.

۲. در پژوهش‌های انجام شده در یوگسلاوی دهه ۹۰ درجه بالایی از تمایل به اقتدارطلبی گزارش شده است. دوسوم افراد مورد پژوهش از رهبران بوده‌اند.

تغییرات ساختاری در جوامع مابعد سوسیالیستی لازمه تغییر ساختارهای قدرت اجتماعی به سمت آزادسازی و تأیید مؤثر و دموکراتیک نیروهای اجتماعی است که می‌تواند این جوامع را تحت تأثیر اخلاق انسان‌گرایانه به پیشرفت و مدنیت رهبری کند. تغییرات در اقتصاد بازار، تکثرگرایی در مالکیت، تقسیم قدرت، تفاهم چندحزبی، دولت قانونی کارآمد و عقلانی، تکثر ارزش‌ها، تسامح سیاسی و اخلاقی، نظام اطلاعاتی آزاد و مطلوب، تأسیس نهادهای کارآ برای کنترل حکومت، مؤسسات مستقل برای تأمین نیازمندی‌های عمومی را گسترش می‌دهند. شرایط حقوقی و اجتماعی را به هم نزدیک می‌کنند، بقایای دستگاه بلشویکی را به تحلیل می‌برند و فرهنگ سیاسی بلشویک و ذهنیت توتالیتری و اقتدارگرایانه شخصیت ساخته شده بر پایه اخلاقی بلشویکی را ریشه کن می‌کنند.

اصلاحات دموکراتیک سیاسی - اقتصادی زمینه را برای ایجاد فرهنگ مدنی، ابتکار، جرئت، وجدان، همبستگی و اخلاق - یعنی پایه‌های اخلاق مدنی - فراهم می‌کند. اصلاحات اجتماعی موفقیت‌آمیز و تحول اخلاقی جوامع مابعد سوسیالیستی به دولت متمرکز و بی‌اندازه بزرگ شده و پرهزینه، مطلق، بی‌کفایت، توسعه‌یابنده که ضمناً تمایل به سلطه و کنترل کامل بر جامعه را دارد، خاتمه می‌دهد. به همان اندازه‌ای که عناصر جامعه مدنی و اخلاق سیاسی آن تقویت شوند، قدرت مطلق دولت و خطر اقتدارطلبی جدید در جوامع مابعد سوسیالیستی کاهش می‌یابد. با تقویت جامعه مدنی در آن‌جا، یک گروه نخبه و شایسته شکل می‌گیرد که قادر خواهد بود از طریق [به‌کارگیری] وسایل سیاسی و دموکراتیک و مخالفت با اراده‌گرایی سیاسی در کنترل توسعه اجتماعی منازعات اجتماعی را حل کنند.

اخلاق سیاسی جوامع اقتدارگرا با ایدئولوژی سلطه حزب و دولت ایجاد شده است و اتباع خود را با تلقین به آن زیر نفوذ خود درآورده‌اند. اخلاق سیاسی جامعه مدنی از روح آزاد یک شهروند آگاه به حقوق، منافع و وظایفش برمی‌خیزد و در چهارچوب افکار سیاسی دموکراتیک عمومی عمل می‌کند. این نتیجه‌ای است که نیازمند حمایت و احترام است مخصوصاً در کشورهای بی‌پشت سر می‌گذراند.

منابع

1. Moren, E. (1983) *Kako izač a*, Globus, Zagreb.
2. Tukidid, (1975) *Peloponeski rat*, Matica Hrvatska, Zagreb.
3. Bodin, (1963) *Six Books, Masters of Political Thought*, Jone, London.
4. Monteskje, (1989) *O duhu zakona*, Filip Vičnjič, Blgrade.

5. Aleksis de Tokvil, A. (1991) *Demokratija u America*, Izdava~ka knji~arnica Z. Stojanovi~c, Novi Sad.

عبدالعزيز مولودی، عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور سقز می باشد.

